روایتی از مرحوم سعید امیرزاهدی، جوان بسیجی که حین خدمت‌رسانی به زائران اربعین آسمانی شد

وصیت کرده بود اعضای بدنش اهدا شود

فریده موسوی

بحث پیاده‌روی اربعین داشت کم‌کم داغ می‌شد که خبر رسید سعید امیر زاهدی یکی از بسیجیان و خادمان اهل‌بیت(ع) که برای برپایی موکب پذیرایی به عراق رفته بود، طی حادثه‌ای از روی داربست به زمین سقوط کرده و جانش را از دست داده است. عروج شهادت‌گونه این جوان محب اهل‌بیت، تأثیر زیادی روی اهالی منطقه ۱۷ تهران داشت، خصوصاً که طبق خواسته او اعضای بدنش به نیازمندان اهدا شد. طی تماس‌هایی که با سرویس ایثار و مقاومت انجام شد، تعدادی از مردم منطقه از ما خواستند تا یادکری از این جوان ایثارگر داشته باشیم. سراغ خانواده‌اش رفتیم، اما چون خانواده داغدار امکان صحبت نداشتند، با یکی از دوستان شهید گفت‌وگوی مختصری انجام دادیم. متن زیر برگرفته از گفت‌وگوی ما با بهنام نوری یکی از دوستان مرحوم سعید امیر زاهدی است که پیش‌رو دارید.

عاشق اهل‌بیت

سعید برایم مثل یک برادر بود. عاشق اهل‌بیت بود. اولین بار با او به کربلا رفتم. به طور کل هر چیز یا هر کاری که مربوط به اهل بیت می‌شد، سعید در آن شرکت می‌کرد. یک سبزی فروش ساده بود، ولی مرام و معرفت مثال‌زدنی داشت. همیشه در امور خیر پیشقدم می‌شد. اینکه شما می‌بینید مردم منطقه چقدر از عروج شهادت‌گونه سعید ناراحت شدند و در این منطقه بازتاب داشته است، به خاطر کارهای خیری بود که او برای مردم انجام می‌داد. الان شما در منطقه ما هر جا که بروید، اعلامیه سعید را می‌بینید. خیلی‌ها او را می‌شناختند و دوستش دارند. البته به نظر من چون سعید عاشق اهل بیت بود و در راه امام حسین(ع) هم جانش را از دست داد، محبتش به دل مردم افتاد. به همین دلیل تشییع جنازه باشکوهی برای او در سطح منطقه برگزار شد.

خادم اربعین

سعید خادم اهل‌بیت بود و در محرم‌ها و هر مراسمی که مربوط به اهل بیت و خصوصاً امام حسین(ع) بود شرکت فعال داشت. بارها در مراسم اربعین شرکت کرده بود و هم زائر بود و هم به زائران آقا خدمت‌رسانی می‌کرد. بار آخر که می‌خواست برود، وقتی متوجه شد یکی از دوستانمان می‌خواهد به کربلا برود و از نظر مالی در مضیقه است، از طریق یکی دیگر از دوستان، مبلغی به آن بنده خدا رساند. خودش هم مستقیم نداد تا مبادا آن فرد شرمنده شود. قبل از اینکه به کربلا برود، با من تماس گرفت و از من خواست همراهی‌اش کنم. گفتم کار دارم و نمی‌توانم بیایم. گفت پس اگر من نبودم مراقب خانواده‌ام باش. متوجه نشدم منظورش چیست. به چند نفر از دوستانمان هم گفته بود که شاید دیگر برنگردد. ما فکر می‌کردیم چون عاشق امام حسین(ع) است، آرزو دارد همانجا بماند و دیگر برنگردد. سعید عاشق کربلا بود و هیچ وقت از رفتن به این شهر و زیارت امام حسین(ع) سیر نمی‌شد. فکر کردیم چنین نیتی دارد. نمی‌دانستیم که تا چند روز دیگر حادثه‌ای برای او رخ خواهد داد.

> همیشه در امور خیر پیشقدم می‌شد. اینکه شما می‌بینید مردم منطقه چقدر از عروج شهادت‌گونه سعید ناراحت شدند و در این منطقه بازتاب داشته است، به خاطر کارهای خیری بود که او برای مردم انجام می‌داد

اهدای عضو

حادثه‌ای که برای سعید رخ داد به این ترتیب بود که آنها هر روز صبح ساعت هفت کار زدن داربست موکبشان را انجام می‌دادند، اما آن روز سعید از دوستانش می‌خواهد دو ساعت زودتر کار را شروع کنند. دوستانش می‌گویند چرا اینقدر زود؟ می‌گوید می‌خواهم زودتر کار را تمام کنیم و سریع‌تر به زائران آقا خدمت‌رسانی کنیم. سعید بچه زرنگی بود. تر و فرز بالای داربست می‌رود اما برخلاف پیش‌بینی‌شان طناب چادر پاره می‌شود و او از ارتفاع نسبتاً زیادی سقوط می‌کند. در این حادثه قطع نخاع می‌شود. به هوش که می‌آید می‌خواهد او را به ایران برگردانند. می‌گفت دوست دارم در وطنم باشم. بعد از انتقال به ایران فوت می‌کند.

سعید یک بسیجی عاشق اهل‌بیت و ایثارگر بود. به همین دلیل کارت اهدای عضو گرفته بود و خودش هم دوست داشت اگر روزی اتفاقی برایش افتاد، اعضای بدنش به بیماران نیازمند اهدا شود. بعد از فوتش طبق خواسته او اعضای بدنش به نیازمندان اهدا شد. سعید بعد از فوتش هم بسیجی‌وار عمل کرد و جان چند نفر از هموطنانمان را نجات داد.

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محمدابراهیم مهربان و مروری بر یک زندگی مشترک کوتاه

وصیت کرد جز از خدا نترسید

زینب محمودی عالمی

شهید محمدابراهیم مهربان از نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۳۲ انصار همدان بود. شهدایی که به دلیل ماهیت کاری‌شان به عنوان نیروی اطلاعاتی کمتر به آنها پرداخته شده است. طاهره مرادیان همسر شهید وقتی با او ازدواج می‌کرد، تنها ۱۴ سال داشت. با این وجود دیدگاه عمیقی نسبت به همسرش و دوران سه ساله زندگی با او دارد. گفت‌وگوی ما با این همسر شهید را در ادامه می‌خوانید.

خانم مرادیان! متولد چه سالی هستید و چه زمانی با شهید ازدواج کردید؟

من متولد ۱۳۴۸ هستم و همسرم محمدابراهیم متولد ۱۳۴۰ بود. اصالتاً اهل همدان هستیم. مهر ۱۳۶۲ ازدواج کردیم و ۱۲ اسفند ۱۳۶۵ همسرم شهید شد. هنگام ازدواج ۱۴ سال داشتم و موقعی که همسر شهید شدم، تنها ۱۷ سال داشتم.

از شهید یادگاری برایتان مانده است؟

بله، یک دختر از شهید به یادگار دارم. دخترم متولد ۱۳۶۴ است. هنگام شهادت پدرش یک سال و نیمه بود و الان ۳۴ سال دارد.

اغلب خواننده‌های ما از نسل جوان هستند. می‌خواهیم بدانیم ملاک‌های یک رزمنده شهید برای ازدواج چه بود؟

همان موقع که صحبت می‌کردیم محمدابراهیم می‌گفت یکی از دلایل انتخاب شما حجابتان است. البته من آن موقع سنم کم بود. ۱۴ ساله بودم، اما عقایدم با عقاید شهید نزدیک بود. ایشان روی حجاب تأکید زیادی داشت و اعتقادات برایش حرف اول را می‌زد. در انتخابش هم این موارد را دخیل می‌دانست.

با آن سن کم‌تان، چه دیدگاهی نسبت به جهاد و رزمندگی همسرتان داشتید؟

اتفاقاً شهید خیلی مقید بود که در خصوص شرایط رزمندگی‌اش حتماً با خود من صحبت کند. گفت در زندگی با من باید احتمال جانبازی، نقص عضو، مفقودی یا شهادتم را بدهید. زندگی با من همه این مسائل را دارد. ۹۹ درصد چنین چیزی است. شما باید روی یک درصد انتخاب کنید. من علاقه زیادی به او داشتم و از همه جهت تأیید شده بود. از متانت و نجابتش خوشم می‌آمد. واقعاً مؤمن و متدین بود. وقتی با خانم‌ها صحبت می‌کرد اصلاً به چهره آنها نگاه نمی‌کرد. خیلی مراقب کلامش بود که غیبت نکند.

سه سال با هم زندگی کردید، در این سه سال چقدر در کنار هم بودید؟

سؤال جالبی است. ما ظاهراً سه سال زندگی مشترک داشتیم، ولی در همین مدت کم او خیلی خانه نبود. شاید یک سال کنار هم بودیم. اغلب مواقع به جبهه می‌رفت. به رغم همه این مسائل، من اصلاً پشیمان نیستم که با یک رزمنده شهید ازدواج کردم. اهدافی داشتم و به خاطر آن اهداف پذیرفتم که همسر چنین شخصی شوم.

بعد از شهادت ایشان ازدواج کردید؟

خیر، ازدواج نکردم.

شما فقط ۱۷ سال داشتید با یک فرزند کوچک. تنها زندگی کردن سخت نبود؟

من عشق عمیقی به همسرم داشتم. الان هم با فکر و یاد ایشان حالم خوب می‌شود. اینکه سنم کم بود و دلتنگ می‌شدم اصلاً برایم مهم نبود. خیلی خوشحالم که راهم را اینگونه انتخاب کردم. محمدابراهیم می‌گفت جهاد شما خیلی مهم‌تر از ماست. مشکلات زندگی و تربیت فرزند با شماست. یعنی دست تنها دارید کارها را انجام می‌دهید. فضیلتش خیلی بیشتر از جهاد ماست. من می‌گفتم اینطوری می‌گویید تا من ناراحت نشوم؟ می‌گفت نه! جدی می‌گویم شما قرار نبود تنهایی بار یک زندگی را به دوش بکشید. یک‌بار در نامه‌هایش نوشته بود که خدایا تو شاهد باش که دوری‌های ما و امثال ما همه به خاطر رضایت توست که تو راضی باشی. پس خودت قبول کن و کمکمان کن که در این راه هر طوری که قدم می‌زنیم رضای خودت باشد.

دخترتان هنگام شهادت پدرش یک سال و نیمه بود، وقتی بزرگ‌تر شد تصویری از پدر در ذهن داشت؟

من همان عکسی که از همسر شهیدم داشتم به دخترم نشان می‌دادم. همسرم می‌گفت زمانی که شهید شدم حتماً به او بگو برای دفاع از اسلام رفتم و به خاطر دین و وطن و ناموس کشورم شهید شدم. دخترم وقتی کمی بزرگ‌تر شد می‌گفت پدرم چه شد؟ به او گفتم پدرت به شهادت رسیده است. خود شهید خواسته بود هیچ‌وقت به دخترمان دروغ نگویم و بگویم به خاطر چه رفته است ولی گاهی دخترم می‌گفت دوست داشتم پدرم کنارم باشد تا کارهایم را به او بگویم. به هر حال با توجیهی که کردم قبول کرد پدرش نیست.

شهید چه سمتی در جبهه داشت و چه روزی به شهادت رسید؟

جزو نیروهای اطلاعات عملیات لشکر انصار ۳۲ همدان بود. قبل از آن مسئول حفاظت از شخصیت‌ها در استان همدان بود. هنگامی هم که منطقه می‌رفت در کنار شهید علی چیت‌سازیان فرمانده اطلاعات لشکر انصار ۳۲ خدمت می‌کرد. همسرم ۱۲ اسفند ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و همرزمش شهید چیت‌سازیان هم سال ۶۶ آسمانی شد.

قسمتی از وصیتنامه شهید محمدابراهیم مهربان.

«جوانان عزیز! ما همه در مقابل ملت‌های تحت ستم و در برابر خون شهدا مسئولیم. برخیزید و بکوشید و به یاری الله و اسلام ملت‌های مظلوم را از چنگ چپاولگران نجات دهیم تا این انقلاب به پیروزی کامل برسد و به صاحب اصلی‌اش صاحب زمان تحویل بدهیم و شما ای مردم در این راه جز از خدا نترسید.»

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید محمدطاها اقدامی که به تازگی کتاب این شهید خردسال را تألیف کرده است

از شیرینی بستنی تا شهد شهادت

نرگس انصاری

در حمله تروریستی به رژه نیروهای مسلح اهواز در ۳۱ شهریور سال ۱۳۹۷ تعداد ۲۳ نفر از هموطنانمان به شهادت رسیدند که کودک خردسال شهید محمدطاها اقدامی نیز در شمار این شهدا قرار داشت. کتاب «از شیرینی بستنی تا شهد شهادت» روایتی از زندگی شهید محمدطاها اقدامی است که به قلم سعداله اقدامی پدر شهید تدوین شده و به رشته تحریر در آمده است. با این پدر شهید همکلام شدیم تا از لزوم نگارش کتاب برای خردسال‌ترین شهید این حادثه بیشتر بدانیم.

چه انگیزه‌ای باعث شد تا به فکر نگارش کتاب برای محمدطاها بیفتید؟

بعد از شهادت محمدطاها دلایل زیادی باعث شد شخصاً به فکر نگارش کتاب و جمع‌آوری مطالبی مرتبط با فرزند شهیدم بیفتم. از یک طرف خودم تمایل داشتم تا خاطرات و عاشقانه‌هایی که با پسرم

> محمد طاها گفت بابا دوست دارم طعم مرگ را بچشم، آیا مانند بستنی شیرین و دوست داشتنی است؟ محمدطاها قبل از شهادتش طعم مرگ را به شیرینی بستنی شبیه دانست و کمی بعد از همین پرسش محمدطاها طعم مرگ را به شیرین‌ترین حالتش چشید و این حلاوت با شهادت بر جانش نشست

محمدطاها داشتم را ثبت و ضبط کنم تا برای همیشه به یادگار بماند و از طرف دیگر پرسشگری بسیار مردم در خصوص حالات، رفتار و نحوه شهادت این شهید خردسال بهانه دیگری شد تا به این فکرم جامه عمل بپوشانم. از آنجایی که شهادت مظلومانه محمدطاها باعث تألم و اندوه همگان شد، هر کس که دستی بر قلم داشت سعی می‌کرد حالات و روحیات قلبی خود را به این رویداد تلخ تاریخی با خلق شعر، دلنوشته یا نگارش مطلبی هرچند کوتاه و مختصر بروز دهد. در ادامه شاهد بودم که حجم وسیعی از اشعار و دلنوشته‌ها از اقصی نقاط کشور، مرتبط با شهادت محمدطاها برای ما ارسال شد و این ارادت مردم به شهدا حجت را بر من تمام کرد و مرا بر آن داشت این مطالب ارزنده فرستاده شده را به گونه‌ای حفظ و نگهداری کنم. برای همین اقدام به نگارش کتاب کردم.

از محتوای کتاب برایمان بگویید. کتاب شهید محمدطاها اقدامی در چند فصل به نگارش در آمده است؟

کتاب «از شیرینی بستنی تا شهد شهادت» در چهار فصل و ۱۲۸ صفحه به چاپ رسیده است. در صفحات اول شاهد تصاویری از ۲۲ شهید دیگر این جنایت تروریستی و تصویری از بوسه مقام معظم رهبری بر پیراهن عزاداری محمدطاها هستیم.

در فصل اول کتاب از لحظه زمینی شدن (تولد) محمدطاها و روایت زندگی کوتاه پسرم تا لحظه شهادتش و حوادث و شرح واقعه ۳۱ شهریور ماه ۱۳۹۷ نوشته شده است.

فصل دوم کتاب مجموعه‌ای از اشعار و دلنوشته‌های ارسالی محبان شهید و هموطنان دلسوخته این جنایت تروریستی است. بعد از شهادت محمدطاها پویش مادرانه‌ای تحت عنوان (مادرانه‌ای برای مادر محمدطاها) توسط فعالان شبکه مجازی در کاشان برنامه‌ریزی و اجرایی شد که مطالب و دلنوشته‌های بسیار دلنشین و سوزناکی از همدردی مادران ایرانی برای مادر شهید محمدطاها ارسال شد که فصل سوم کتاب به این مطالب اختصاص پیدا کرد و در فصل آخر و پایانی کتاب شاهد تصاویر مرتبط با شهید و نقاشی‌های کودکانه محمدطاها هستیم.

دلیل خاصی بر انتخاب این عنوان داشتید؟

یک روز محمدطاها از من درباره طعم مرگ پرسید اینکه مرگ چه طعمی دارد؟ محمد طاها گفت بابا دوست دارم طعم مرگ را بچشم، آیا مانند بستنی شیرین و دوست داشتنی است؟ محمدطاها قبل از شهادتش طعم مرگ را به شیرینی بستنی شبیه دانست و کمی بعد از همین پرسش محمدطاها طعم مرگ را به شیرین‌ترین حالتش چشید و این حلاوت با شهادت بر جانش نشست. برای همین «از شیرینی بستنی تا شهد شهادت» را بهترین نام بر کتابش دانستم و جالب اینکه تصویری هم که روی طرح جلد از شهید استفاده شده است، تصویر واقعی محمدطاهاست که بستنی در دست دارد و از عمق وجودش لبخند می‌زند.

به نظر شما همسن و سال‌های محمدطاها می‌توانند از متن و داستان این کتاب استفاده و با این کتاب ارتباط برقرار نمایند؟

بله، به نظرم لازم است تا داستان‌های کودکانه برای فهم بهتر مفهوم شهادت در رده‌های سنی کودک و نوجوان به نگارش در آید. به عنوان مثال نحوه بیان مطالب در فصل اول این کتاب به زبان من مطرح شده و گویشی کودکانه بین پدر و فرزند چهار ساله‌اش اتفاق افتاده است. یا طرح جلد که بسیار تأکید داشتیم به صورت نقاشی و به گونه‌ای طراحی شود که کودکان به آن جذب شوند و سلیقه و علاقه بچه‌ها در اولویت قرار گرفته شود. طرح جلد با وسواس و تغییرات و بازنگری‌های مختلف توسط خانم سیما ذاکری به نتیجه رسید. نام و طرح روی جلد کتاب که خواننده پس از مطالعه کتاب به مفهوم واقعی پی خواهد برد، نمادی از اتفاقات و جریانات مرتبط با شهادت و روحیات شهید طاهاست. خانم ذاکری که نقاشی و طرح‌های کودکانه کار می‌کنند توسط انتشارات سیمای فلق که نشر این کتاب را بر عهده دارد معرفی شد و به بیان ایشان این عجیب‌ترین و زیباترین کار مفهومی بوده که تا به حال داشته‌اند و بسیار تحت تأثیر این کار قرار گرفته و از این امر خرسند بودند.

برای انتشار کتاب با مشکلی مواجه نشدید؟

این کتاب در چند جلد منتشر و رونمایی شد اما متأسفانه به دلیل حمایت نکردن مالی امکان چاپ آن در تیراژ بالا فراهم نشد، در حالی که از اقصی نقاط کشور برای دریافت کتاب درخواست وجود دارد. امیدوارم مسئولان مربوط نسبت به رفع این مشکل اقدام کنند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۷۴

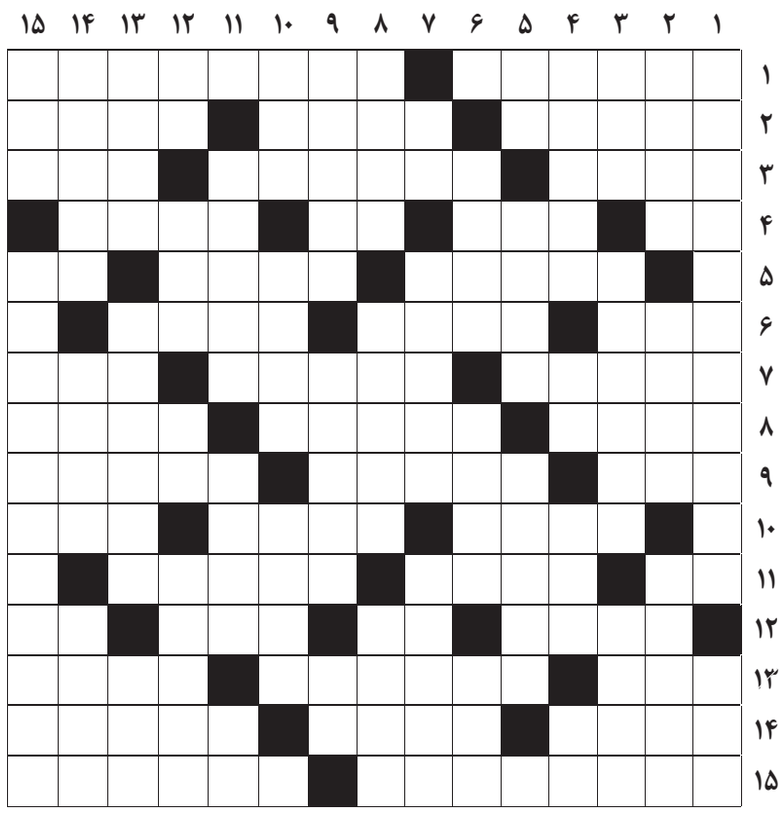

از راست به چپ

■ ۱- کشور بخارست- رشته‌ای در ورزش دوچرخه‌سواری ■ ۲- امتحان- الک- از ارکان نماز ■ ۳- شگفتی- اتحادیه کارگری- سرشب ■ ۴- تند میان تهی- نیشتر رگزنی- تصدیق روسی- افسار ■ ۵- گلابی- کریستال- رمق آخر ■ ۶- کارگردان لورنس عربستان- عنصر شماره ۲۴- سرمربی پیشین آرسنال ■ ۷- ذهن- شهری در فارس- بیماری خطرناک ■ ۸- گویش- ترعه- ویرایش متن ■ ۹- جمع قوه- وسط- ساز زهی شبیه گیتار ■ ۱۰- سنگ مرمر- زانوی در- موی گردن شیر ■ ۱۱- نقشه فرنگی- کبوتر صحرایی- جزیره مافیا ■ ۱۲- زدنی نارفیق- آش- پول فلزی- خیس ■ ۱۳- مرجمک- آشنایی- باهوش ■ ۱۴- پایتخت آذربایجان- گیاهی یک ساله از خانواده نعناع- ایوانش آیینه عبرت خاقانی است ■ ۱۵- سردار هخامنشی در نبرد با اسکندر- سردار رومی که سورنان او را شکست داد

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی شیرینی که از نشاسته و شکر و ادویه درست می‌کنند- بالاپوش ■ ۲- سیاهرگ- تکیه کلام درویش- گمان باطل ■ ۳- دانه‌کش بی‌آزار- ترکیدن بمب- ورزش چمن و یخ ■ ۴- یتیمان- ظهر نشده- پاسخ منفی- رودی در چین ■ ۵- تکرار حرفی- از تفرجگاه‌های شمال تهران- اقتداکننده به امام ■ ۶- شادمانی- ویرگول- مدت زندگانی ■ ۷- صحنه تئاتر- چرخ چاه- رزمنده ■ ۸- رفت و آمد- پایتخت فیلیپین- خوراک قناری ■ ۹- دندان‌های نیش- انس گرفته- پاروی قایقرانی ■ ۱۰- زاپاس- زوج هنری هاردی- از آفات درختان ■ ۱۱- بام همدان- ایالت جدایی‌طلبان اسپانیا- تلخ ■ ۱۲- صدای ضربه به در- به گله می‌زند- یک و یک- از حواریون ■ ۱۳- کرگدن- مصر را سیراب می‌کند- متضاد امید ■ ۱۴- نام گلی است خوشبو- نابه‌هنگام- آواز سه نفره ■ ۱۵- گیاه تاجریزی- نویسنده فرانسوی جزیره ناپلئون ها

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱		۶		۵		
				۳	۲	۸		
۲		۵						
	۷			۱	۹		۶	
	۶				۸		۷	
	۲				۷		۹	
			۱			۷		۲
۳	۸							
			۷					۴

جدول کلمات متقاطع
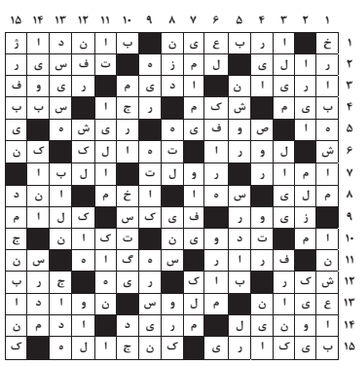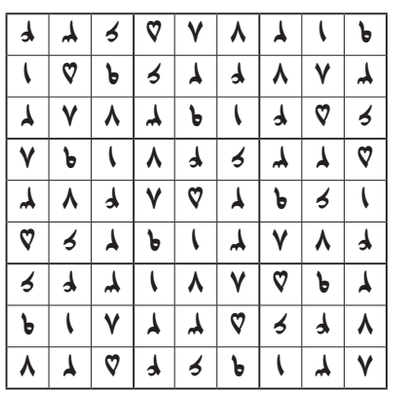
پاسخ جدول شماره ۵۷۷۳